

ديباچه و مقدمه

محمّدين على اشرف طالقاني (ره)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الأوّل بلا أوّل كان قبله، والآخر بلا آخر يكون بعده؛
الذي قصرت عن رؤيته أبصار الناظرين، وعجزت عن نعته أهام
الواصفين، وهو أرحم الراحمين كما أنّه أشدّ المعاقبين.
و الصّلاة و السّلام على أمينه مولى العالمين، و نجيبه سيّد المرسلين،
و صفيه خاتم النبيّين؛ إمام السّادة الأئمّة، و قائد الخير و مفتاح البركة؛
المبعوث للنّعمة و الرّحمة، محمّدين عبداً لله، كاشف الغمّة و مجلّي
الظّلّة؛ و على آله الأكرمين الأوصياء الأنجيين الهداة الأقدمين و الدعاة
الأفضلين، عليهم آلاف السّلام من الملك الأمين، مادام إحاطة السّموات
على الأرضين. واللّعنّة على الفحشاء و المنكر و البغي و تابعيهم
أبدالآبدين و دهر الدّاهرين.

و بعد؛ مؤلّف اين دُرر زاكيات، و جامع اين جواهر غاليات، محمّدين على اشرف
الطّالقاني - جعلهما الله فداء الموالى و السادات، و رزقهما الله العكوف بخدماتهم
الشامخات دائم الأوقات، و أقرّ عينهما بهم عند الممات، كما منّ بذلك عليهما
بمشاهدتهم الشريفة في الحياة - گوید که:
چون از الطاف حضرت ربّ العزّه - جلّت نعمائوه و عزّت آلاؤه و تقدّست أسماؤه

- سرافراز و مفتخر به تقبیل تراب باب ابی تراب امیرالمؤمنین والد الأئمة الأطیاب علیهم السلام - من الملك الوهاب - برای تحصیل علوم عزیزه شریفه شریعت مطهره مقدسه - أنار براهین الزکیه - شدم، در اواخر مائه ثالث عشر از هجرت سید اکبر - علیه وآله السلام من العزیز العلام - وقرائن علوم دین بر مشایخ عظام - زید لهم فی علو المقام - در آن وادی علی ماینبغی نمودم، و چون در ایام جمعات و شهر الله الاکبر - اعظم رمضان المکرم و ماه محرم و نحوها موعظه می فرمود شیخ المشایخ، ذوالمجد الشامخ، المولی القمقام، و قدوة الربانیین العظام، الخائض فی مدارک العلم و العمل، و الغائص فی أسرار الآخر و الأول، منبع الفضل و عین العدل، مروّج الشریعة و مهذب الطریقة؛ الذي كان یمقت^۱ الناس فی ذات الله و یری للقرآن و جوهاً کثیره، ثم یقبل علی نفسه الشریفة فیکون لها أشدّ مقتاً؛ قدوة الفقهاء و المجتهدین، حجة حجة الملك الأمین علی الإسلام و المسلمین؛ شیخنا الأعظم الأکبر، المولی الشیخ جعفر؛ المولود فی التستر، والنزیر بمشهد خیر البشر بعد السید الخاتم، صاحب الحوض و الکوثر حیاً و میثاً.

چه عالمی که امت را تکلّی از ارتحالش به دار آخری، و عالم را صاحب عزّا و بکاء از وداعش به دار اولی نمود تناثر النجوم قبل وفاته بأیام قلائل کما صار ذلک فی فقد عدّة من الفقهاء فی الأوائل. ستارگان آسمان از شدّت مصیبتش بر زمین فرو شدند در سنه ثلاث و ثلاثمائة بعد الالف، چنانچه بر زمین ریخته شده بودند در وقت فقد عماد الاسلام کلینی و بعضی دیگر در سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة. پس این اتفاق، ممکن است که در مصیبت فوت ایشان باشد. و همین ایشان را کافی است فضلاً و فخراً، و شیعیان را بس است حجّتاً و برهاناً، که علما و راهنمایان ایشان منبع فضایل و کرامات و مصدر عجایب و آیاتند؛ گذشته از آن که اقتداءً بساداتهم الأکرمین محمّد و أهل بینه

۱. قوله: «كان یمقت» - إلى آخره، إشارة إلى حدیث المشهور المذكور فی الأربعین للشیخ البهائی و نحوه عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال: لا یفقه العبد کلّ الفقه حتّی یمقت الناس فی ذات الله و حتّی یری للقرآن وجوهاً کثیره ثم یقبل علی نفسه فیکون لها أشدّ مقتاً. انتهى. أقول: قوله: «حتّی یمقت» - إلى آخره، المراد أنه یجعل بغضه لهم تابعاً لبغض الله دون الغیر - إلى آخره. من الجامع - مدّ ظلّه.

الطَّاهِرِينَ - سلام الله عليهم أجمعين - متلَطَّخ نشده و نمی شوند به چیزی از دنیا و زخارف محَلَّه آن، فضلاً عن محرّمها، و پوشیده اند سر بال خشیت و خوف از ربّ الاعلی، و سراسر وجودشان به «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»^۱، و به ایشان اشاره است «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۲، و بر بحار علم نافع گذارده اند ضرس قاطع، و اعراض کرده اند از قیاس و تبعیّت هوی، و اعتماد کرده اند در جمیع چیزها به صادقین نجباء - عليهم آلاف سلام و صلاة و ثناء، و علی الموصوفین من الماضین و الغابرین إلى يوم الدين رضوان الله و رحمته و برکاته تعالی عليهم، بحقّ ساداتهم أصحاب العصمة الأزکیاء.

و حقیر جامع اهتمام تمام لامع داشت بر حضور مجلس موعظه آن خلد آشیان - علیه الرحمة و الرضوان. چه آن که: مواعظ شریفه اش از بحار انوار مؤسّسین اساس موعظه، محمّد اشرف الخلیقه و آله افضل البریّه، قطره ای، و از شمس نصیت ایشان عليهم السلام ذرّه ای بود. حالات حقیّت آیاتش از آن حالات با برکات آیتی و بیانات زاکیانش بر آن بیانات مقدّسات دلالتی داشت. خوف خالصش به خدای تعالی، ادنی مناسبتی به آن حقایق خوف، و رجای ماحضش اندک مشابعتی به آن اصول رجا پیدا کرده، حبّش به موعظه از حبّ ایشان نمونه ای، و شوقش به دعوت ابنای آدم به خلّاق عالم نشانه ای داشت. دیدن جنابش از دیدن سادات خلق تذکّره ای و (از) یاد معاد و لقای ربّ عباد تبصره ای داشت. فحشره الله مع السادات بحقه و بحقّهم عليهم الصلوات.

و به این واسطه به مجرد حضور و استماع و اتّعاظ کفایت ننموده، بلکه در هر جا و هر حال، قلم و حبر و قرطاس با خود حاضر داشته، متابعه لمنهاج السادات فی الحفظ بالکتابه؛ كما فی المنیة المرید للشیخ الشّهِید علیه الرّحمة شارح اللّمة و غیره. چه آن که او علیه الرّحمة از حضرت مقدّس نبوی - صلوات الله علیه و آله - روایت ذکر کرده که آن جناب فرمود:

۱. انسان (۷۶)/۱۰: ما ترسیم از پروردگار خویش در روز قیامت با کراهیت و آشفته روی.

۲. فاطر (۳۵)/۲۸: جز این نیست که از بندگان خدا، عالمان خدای ترسند.

«قَيِّدُوا الْعِلْمَ». قيل: وَ مَا تَقْيِيدُهُ؟ قال: «كِتَابَتُهُ»^۱

و هم به اسناد صدوق الطائفه قدس سزه در امالی او، ذکر روایت فرمود و مضمونش این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن چون بمیرد و یک ورقی که علمی بر او باشد واگذارد، آن ورق پرده‌ای باشد میانه او و آتش، و خداوند تعالی به او - یعنی واگذارنده آن ورق - عطا فرماید به عدد هر حرفی، شهری بزرگتر از دنیا و آنچه که در دنیا هست. و کسی که بنشیند در نزد شخص عالم یک ساعتی، صدا می‌کند او را خدا - یا فرشته^۲ - نشستنی نزد بنده من. قسم به عزت و جلالم که تو را البته با آن عالم ساکن می‌کنم و باک ندارم.^۳

این اجمال قید مطلق علم به کتابت. و اما قید فضایل رسول و آل او به کتابت، أشهر من أن ینکر. در اسرار الشهادات و اکسیر العبادات از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت ذکر فرموده که او صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ مِنْ تِلْكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ» - الحديث.

و هو طویل نافع لك جداً لی غیر ذلک آثار بالغه آن چه رسیده از سادات ابرار. و ارادة منی در آن محضر فیض به ایجاد خدمت آزادگان و جنان، و غنیمه للشیخ و تحقیقه و کلماته. چه آن که عنفوان شباب شریفش به اوان شیخوخت رسیده بود و قوت اعضای عزیزه اش به ضعف مبدل گشته بود و احتمال و داعش اسلام و اسلامیان را عادتاً به افق غروب قریب گردیده بود. و لهذا نگذاشتم که از مواعظه بالغه و درر زاکیه اش از من و اخوان مؤمنین فوت شود؛ به این نحو که آن چه از لسان مبارکش صادر می شد، به عینه آن را در قرطاس به قلم الماس آیت اساس قید می نمودم. تا آن که از

۱. منیة المرید/۳۴۰: علم را بر بند کشید. گفتند: بر بند کشیدن علم چگونه باشد؟ فرمود: کتابت و نوشتن آن.

۲. تردید از نگارنده است. زیرا اگر در نص روایت «الملک» را به فتح لام خوانیم فرشته معنی دهد و چنانچه به کسر لام دانیم خدا مراد باشد.

۳. منیة المرید/۳۴۱.

بیانات شافیه آن قدوه انام، تقریباً دوست مجلس ضبط و ثبت نمودم. علی مشرفیها سلام و ربّ المشرقین و المغربین - در سابق الایام چند مجلسی از سواد و ضبط مجلس نقل به بیاض نمودم و ایفاد حضور ایشان داشتم.

و سایر مجالس در همان سواد اوّلی خود بود، و اشتغال به تصنیف پاره‌ای از علوم مهمّه متعلّقه به اصول و فروع، مانع از اصلاح و نقل آن‌ها به بیاض بود. تا این که در این ایام، یکی از اخوان کرام که از مجاورین آستان سیّد الشهداء - که لایزال تشنه آن آب حیات مواعظ زلال در سابق و لاحق از احوال بود - به تمنّای عظیم و تأکید جدید جسیم برآمد و در نقل آن چه مقدور شود از سواد مجالس به بیاض، نظر به جهاتی عذیده، اجابتش لازم آمد و از سواد به یاری خالق عباد نقل به بیاض می‌شود. و امید از حضرت ربّ مجید است که حقیر و ایشان و تمام اهل ایمان را تا قیام الساعه و بعد از آن، فیوضات کامله و عطاهای وافره لطف فرماید و از عیون اجانب مصون و محروس بدارد.

و چون تمام مجلس از بلاد مقدّسه نجف الاشرف و کربلای معلّی و کاظمین - علی مشرفیها آلاف التحیّه و الثناء - جمع آوری شده بود، ترجمه نمودم این کتاب مستطاب را - که در هر قالبی از خطوط و الفاظش ارواح قرار دارد، و هر روحش روحی دارد ابدی، و مزده‌ای دارد دائمی، و نفعی دارد سرمدی - به «فوائد المشاهد و نتائج المقاصد». و چون این بی‌قابلیت به نظر کیمیای اثر شیخ مرحوم - اعلی الله مقامه - جلوه استعداد و قابلیت نمود، پس سرافرازم فرمود به اجازه مبارکه قولاً که این مواعظ شریفه و سایر مصنّفات ایشان را با آن چه که از حضرات سادات معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - در اوضاع دین مبین به واسطت علما و حفظه و روات اسلامیین - علیهم رضوان الملک الامین - در مصنّفات مصنّفین تا این حین به ما رسیده، روایت کنم از او علیه‌الرحمه و از شیخ او؛ الذی عقم عن مثله أمّ الزّمن أستاذ أساتیدنا الأکرم الشیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام - زید له فی علو المقام - و از سایر مشایخ به ترتیب سند، تا آن که منتهی شود به حضرات سادات و خداوند و اهاب العطیات.

و فقیر فانی نیز اجازه می‌دهم در نقل و روایت این فواید بالخصوص تمام اخوان

اهل ايمان عصر خود و ساير اعصار آتیه الی یوم القیامه را، که از حقیر و شیخ علیه الرحمه نقل و روایت کنند. و سه شرط قرار می‌دهم در این اجازه خودم:

اول آن که ناقل را فهم مطالب کتاب کما یلیق و ینبغی باشد.

دویم آن که نقلش خالصاً لوجه الله تعالی باشد، نه برای جمع آوری حطام دنیوی، چنانچه حالات اغلب اهل عصر بر این شیوه استقرار یافته که آلات دین را آلت دنیای فانی قرار داده‌اند و برای مال و جاه، آن چه از دستشان برآید کوتاهی نکنند، اگر چه قتل نفس یا اتهام مؤمن باشد.

سیم آن که مستفیض شونده از این کتاب سیما کسی که قصد به ایصال این فیض عام به مکلفین از انام دارد، باید به حیلۀ عدالت متحلی باشد. به این معنی که پیرامون کبائر اصلاً نباشد، و بر صغائر اصرار ننماید. زیرا که اهل فسق و فجور از چنین حرمسراییی که سراسر نور است ممنوعند و مہجور، و این جامع جانی و مؤلف فانی را به آن‌ها اصلاً میلی نیست، اگر چه علامۀ دهر خود باشند. لَأنَّ الفاسقین کالمنافقین. هم الکافرون و المشرکون. و المشرکون نجس. فلا یقربوا الکتاب الَّذی فیہ أسرار الله الملك الوہاب و أسرار السادة الأطیاب - علیہم الصلوة و السلام الی یوم المآب.

و مطالب مجالس را به طوری که شیخ علیه الرحمه بیان فرموده‌اند، مقرر داشتم، با آن که طریقه خود داعی در تقریر مقاصد نوع دیگری است در اتمام آن‌ها به براهین و ادله و شواهد، از آن غصّ بصر نمودم تا تصرف واقع نشود در بیانات او علیه الرحمه. پس مطالب به عین‌ها حتی الفاظ از جناب او می‌باشد، الا اقلّ قلیلی و الا ما أعلمنا به. ولی تصرف اندکی در اشیه برای توضیح و تنقیح و تمیز نموده‌ام، تا آن که لثالی غوالی و درر زواکی از هم جدا باشند و رشته اتصال بماند.

و بر کسی که ارادۀ نسخه این اصل شریف دارد، لازم است که کمال رعایت در نوشتن آن‌ها بنماید، حتّی لک الحمد‌ها که در فواتح صفحات زاکیات این کتاب به آن‌ها استعانت و تبرّک جست‌ه‌ام و هکذا در ساير کتب مصنّفۀ خود در اسلام - انار الله برهانه بحق السادات العظام علیہم السلام.

و با آن که جلالت محل و شأن و نبالت قدر و مکان شیخ معظّم الیه - علیه الرحمة و

الرضوان - اوضح از شمس و ابین از امس است، و ثقة الانام و حجة الاسلام بودن جنابش مستغنی از توثیق و تعدیل است و آنچه که از لسان شریفش بیان آمده باشد، خود حجتی است قاطع و برهانی است لامع؛ و با این مقام حقیر جامع به مجرد تلقی از ایشان در مطالب ننمودم، بلکه خود نیز از روی اجتهاد صحیح مدارک را به دست آورده از نقل و عقل و به اغلب آنها حسب الاقتضاء للمقام در متن یا حاشیه اشاره نموده‌ام. و اگر مطلبی مرضی نبوده، مختار خود را ذکر کرده‌ام به طور اجمال. فخدماء آیتک و کن من الشاکرین. و قل الحمد لله رب العالمین. و صل علی سادات الخلق محمد و آله الطاهرين. و العن أعداءهم الظالمین.

مقدمه

توان گفت که: در عبادات الهیه و طاعات سبحانیّه - عزّت نعمائوه و جلّت آلاؤه - هیچ عبادت و طاعتی به درجه علیّه موعظه نمی‌رسد. و برهان این بیان عقل و کتاب عزیز حضرت عزیز منّان می‌باشد. چه آن که اغلب آنچه در اوست عین موعظه است، گذشته از آن که او امر است به اهل تکلیف کاملین بر ارتکاب آن امر مبارک مستطاب. بلکه در آیات بسیاری مثل قوله تعالی: «وَعِظُكُمْ اللَّهُ»^۱ و نحوها خداوند علیّ اعلیٰ موعظه کردن را فعل شریف خود قرار می‌دهد.

و معهود از حالات سادات از اهل عصمت - علیهم سلام ربّ العزّة والعظمة - هم در این مطلب عظیم و مقصد جسیم، چنان است که بر احدی از موافق و مفارق پوشیده نیست. چه آن که آن بزرگواران حالاً و مقالاً عین موعظه واقع شده بودند و از کلام امیرالمؤمنین استاد الواعظین - علیه سلام الملک الامین - در نهج البلاغه چنان مستفاد می‌شود که موعظه کردن افضل تمام اعمال است؛ حیث قال علیه السلام:

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ
النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَأَفْضَلُ

۱. نور(۲۴)/۱۷: خدا شما را موعظه کند.

ذَلِكَ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.^۱ انتهى.

فافهم و أعمل شراشر وجودك فى الموعظة. لآئها الغاية القصوى و
المرتبة العليا.

پس بر هر کسى، به اندازه آن کس، از عالى و دانى، لازم است متابعت اين طریقه غرّاء و شریعت بیضاء، به نحوى که آن را اهمّ امور دینیّه خود بداند ابداً و دائماً. و از همین مجمل بیان، واضح و روشن شود ارتفاع شأن اهل صناعت سنیّه الهیه نبویه علویه ساداتیه و علو مقام ایشان و انحطاط رتبه معروضین از آن استکباراً و استکسالاً و پستی محلّ (آنان). چه اگر استناد ترک موعظه با وجود شرایط، به تکبر باشد، شخص را - کائناً من کان - هم شأن سازد به شیطان؛ و اگر به کسالت و سستی باشد، شخص را از زمره بندگان خالص الایمان خارج دارد. نعوذ بالله منهما. غرض:

تخلّقوا بأخلاق الله و أولیائه علیهم السلام و لا تكونوا من اللّثام.

این عجاله را زیاده از این گنجایش مدح و اعظ و موعظه نیست و در وقت تقریر مجالس هم به آن، به یاری حضرت باری جلّ اسمّه، اشاره خواهد شد.

سبق ذکر یافت که صفت موعظه افضل طاعات و اکمل عبادات است. برهانی برای آن، از براهین قاطعه سادات العصمه - علیهم سلام ربّ العزّه - که دارای علّت آن نیز باشد، در این مقام مذکور می دارم، از ثامن الأئمّه - فداه روحی الفانیه. روى عنه علیه السلام فى الاحتجاج و مضمونه هذا بالفارسیّة: حضرت ضامن الجنّه و هشتم ائمّه از پدران بزرگواران خود - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - روایت فرمود که:

چون روز قیامت شود، به شخص عابد گفته می شود: خوب مردی بودی و همّت تو در خلاص جان خودت بود و نجات آن از هول های آخرت، و خودت را از مردم نگاه داشتی، پس داخل بهشت شو. لکن فقیهى که فیض او و خیر

۱. نهج البلاغه/۵۴۲، حکمت ۳۴۷؛ بحار الانوار ۸۹/۱۰۰: همگی اعمال نیک و جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر، تنها چون ذره ای آب دهان باشد در برابر دریای پر موج شناور. و امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک کند و نه از روزی بکاهد. و برتر از همه این ها، سخن عدالتی است که پیش روی حاکمی ستمکار گفته آید.

او به مردم رسیده باشد و ایشان را از چنگ دشمنان دین ایشان نجات داده باشد و کاری کرده باشد در حق ایشان که زیاد کرده باشد نعمت‌های خدا را در جنان و حاصل کرده باشد برای ایشان رضوان از خداوند متان، گفته می‌شود در روز قیامت مر این فقیه را: ای کسی که نگهداری و کفالت کردی مر یتیمان آل محمد را، و ای کسی که هدایت کردی مر ضعیفان دوستان ایشان را، بایست و شفاعت کن برای هر کسی که از تو احکام دین گرفته و تعلم از تو نموده. پس می‌ایستد و داخل بهشت می‌شود با او فئامی و فئامی و فئامی - تا آن که حضرت شمرده ده فئام. و ایشان، یعنی داخلین جنان، کسانی‌اند که اخذ کرده‌اند از او علم‌های خود را، و ایشان اخذ کرده‌اند از کسی که او اخذ از ایشان کرده؛ و همین طور تا روز قیامت. پس نظر کنید که چقدر فرق و تفاوت است بین آن دو منزل.^۱ یعنی عابد بودن و عالم بودن به نحو مذکور.

این اصل مضمون حدیث شریف است. و «فئام» خلق کثیر را گویند و در حدیثی تحدید شده به صد هزار.^۲ و این خبر شریف مساق زیاد دارد در آن چه که دلالت کرد. بلکه در بعضی از آن‌ها زیاده از آن چه که در این ذکر فرموده‌اند از فضل و فرق مذکور است، و مقام گنجایش ذکر آن‌ها بالتمام ندارد. و همین یک خبر کافی است برای مقصود. چه آن که معلوم است پس از این که عالم موصوف از عابد حقیقی مستوجب الطاف و نعم الهی آن قدر مزیت و علو داشته باشد، پس کمال کمال و جلال جلال در عبادت حضرت ملک متعال، ارشاد ناس باشد به موعظه از آن چه محتاج به اویند از امور دینیّه.

و این گونه اشخاصند که از حضرت مقدّس نبویّه - علیه و آله آلاف سلام و ثناء و تحیّه - درباره ایشان رسیده که فرموده، علی ما فی العناوین نقلاً منه عن الفقیه و هذا مضمونه المبین:

امیر المؤمنین - علیه افضل صلوات المصلّین - از حضرت خاتم النبیین - علیه و آله صلوات الله الملك المبین - روایت فرمود که آن حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ

۱. الاحتجاج ۱/۱۷.

۲. بنگرید به: الکافی ۲/۲۰۲.

خُلَفَائِي»: ای پروردگار من رحمت کن خلفای مرا. عرض کرده شد به آن بزرگوار که: خلفای تو کیانند؟ فرمود: «الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَيَرَوْنِ حَدِيثِي وَسُنَّتِي»^۱: کسانی اند که بعد از من به عالم دنیا آیند و حدیث و سنت مرا برای امت روایت کنند. و این گونه اشخاصند که ناموس عصر حجت غایب امام زمان - عجل الله فرجه - ایشان را حجت خود قرار داده است؛ فرموده: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۲ در توقیع رفیع.

و پر روشن است که در این دو حدیث نهایت کمال و غایت جلال را برای روات احادیث رساند، و مثل سایر احادیث شریفه دلیل است بر آن که مرجع در زمان غیبت جز محدث و صاحب روایت از آل عصمت - علیهم السلام من رب العزة والعظمة - کسی نباشد.

مجمّل کلام و مختصر مرام آن است که موعظه برای عباد الله الصالحین و برای خود واعظ، بهتر است از آن چه آفتاب بر آن بتابد. و از کلام معجز نظام امیر علیه السلام دانستی که «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ» که موعظه باشد، و افضل موعظه هم کلمه عدل است که شخصی در نزد شخص جور کننده بگوید.

و بالجمله کثیراً ما واجب می شود موعظه کردن برای صالحین امت، به علت اتمام حجت و معذرة عند الرب جل جلاله. ولی وصیتی در این می شود به واعظین کرام و آن نیز مانند تمام آن چه که از دین ماست و در آن ها جز سادات اهل عصمت متابعت کسی رانکنیم، مستفاد از اخبار شریفه و آثار عزیزه است. معصوم علیه السلام در حدیث مروی در مجمع البحرین و نحو آن فرمود: «كُلُّ وَاعِظٍ قَبْلَهُ لِلْمَوْعُظِ»^۳ یعنی: هر واعظی قبله موعوظ است. و قبله کنایه از متبوع بودن اوست و مقتدا شدن او. و در روایت مذکوره در کتاب طهارت استاد اساتیدنا الاعظم شیخ مرتضی علیه الزحمة فرمودند: «كُونُوا دُعَاةً

۱. کتاب من لا یحضره فقیه ۴/۴۲۰.

۲. کمال الدین ۴۸۴/۲: به راستی آنان حجت منند و من حجت خدایم.

۳. کتاب من لا یحضره فقیه ۱/۴۲۷ از رسول الله صلی الله علیه و آله.

إِلَيْنَا بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ»^۱ یعنی: مردم را به دین ما بخوانید به حالتان، نه به قالتان. پس (بر) هر واعظی لازم است که لسان حالش را انطق واجلی از لسان قالش قرار دهد و خود را مؤدب کند به این آداب که جناب ختمی مآب - علیه و آله السلام من الملک الوهاب - اشاره به آن فرموده در حدیثی که خاتم المجتهدین شیخنا البهائی علیه الزحمة در اربعین خود از صدوق الطائفة به اسناد او روایت فرماید از امام جعفرین محمد الصادق علیه السلام عن أبیه محمد الباقر علیه السلام عن أبیه زین العابدین، عن أبیه سید الشهداء، عن أبیه أمير المؤمنين علی علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ، مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَنَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ»
قالوا: يَا أَبَانَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ لَاءِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؟

قال: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَنُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ فِكْرًا. وَ تَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا. وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً. وَ نَطَقُوا وَ كَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً. وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَرَكَةً بَيْنَ النَّاسِ. وَ لَوْلَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ، لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ، خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ»^۲ انتهى، على ساداتی السلام إلى يوم المآب.

آن چه را که لازم تکمیل بود حضرت پیغمبر محمود صلی الله علیه و آله در این مختصره الفاظ اشاره فرمود. هر کس که به عین تأمل در آن تدبّر نماید، جامع کمالات از هر

۱. الکافی ۷۸/۲: «لِلنَّاسِ» به جای «إِلَيْنَا».

۲. بنگرید به: امالی الصدوق/۲۴۹ و ۴۴۴؛ الکافی ۲۳۷/۲: هر که خدای را شناخت و او را بزرگ داشت، دهانش را از سخن و شکمش را از طعام باز دارد و خود را با روزه و نماز به تعب اندازد. گفتند: پدران و مادرانمان به فدایت ای رسول خدا، اینان اولیای خدایند؟ فرمود: اولیای خدا وقتی ساکت شوند: سکوتشان اندیشه باشد. و هنگامی که تکلم کنند، کلامشان ذکر باشد. و آن گاه که نگاه کنند، نگاهشان عبرت آموزی باشد. و چون سخن برانند، سخن به حکمت گویند. و اگر راه روند، راه رفتنشان برکت باشد در میان مردم. و چنانچه مهلتی برای عمر ایشان در کار نبود، روح هایشان از بدن هایشان بیرون می زد. و این از روی خوف از عذاب و شوق به ثواب باشد.

جهت خواهد شد، یک جهت که مثل موعظه باشد سهل است. جعلنی الله و جميع إخوانی المؤمنین، سیما الکاملین من النجفیین، کالذی وصفه الخاتم النبیین فی هذا الحدیث المبارک المبین، بحق السادات الأکرمین محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم أجمعین.

این اجمال سخن بود در دیباچه و مقدمه. و حال وقت شروع است در مجالس شریفه. فنقول - بعون الله سبحانه - :